

بنام خدا

چگونه یادداشت بنویسیم؟

مقدمه

یادداشت‌نویسی، سبکی از نویسندگی است که قدمتی به درازای مطبوعات و روزنامه‌نگاری داشته و تداعی‌کننده اعتراضات سیاسی و انتقادی روزنامه‌نگاران است. البته امروزه کاربرد وسیع‌تری داشته و اغلب نویسندگان و فعالان اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در فضای مجازی و به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی، از این سبک نگارشی برای بیان دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و نقدهای خود استفاده می‌کنند.

یادداشت چیست؟

یادداشت، نوشته‌ای کوتاه بین ۱۸۰ تا ۱۰۰۰ کلمه بوده و درصدد ارائه پیام به موجزترین و ساده‌ترین شکل ممکن است. البته مطلوب در حال حاضر، یادداشت‌های ۱۸۰ تا ۲۰۰ کلمه‌ای است و دلیل آن نیز، رعایت اصل اختصارگوئی در شبکه‌های اجتماعی است.

یادداشت چه ویژگی‌هایی دارد؟

هر یادداشت باید از ویژگی‌های زیر برخوردار باشد:

۱. وظیفه‌ای که پاراگراف در مقاله و کتاب دارد، در یادداشت بر عهده جمله است؛ یعنی هر جمله‌ای در یادداشت، باید آن را یک قدم به جلو ببرد یا زمینه را برای پیش‌روی آماده کند.

۲. موجزنویسی و دوری از اطاله‌گویی

مثال اطاله گویی: «داستان زندگی ایوب پیامبر مربوط به مصیبت‌های زندگی حضرت ایوب است و آزمایشی که حضرت ایوب، این پیامبر الهی در آن شرکت می‌کند.»
مثال موجزنویسی: «داستان ایوب(ع)، به آزمایش‌ها و مصیبت‌های زندگی آن حضرت می‌پردازد».

۳. عدم استفاده از اصطلاحات پیچیده و مغلق

مثال: «فی‌الواقع تأسف زیادتر از این نمی‌شود که کسی سالیان متمادی وقت خود را صرف تتبع دیوان شاعری مثل حافظ و مقابله آن با نسخ مختلف و مقایسه آن با دیوان‌های شعرای معاصر یا مقاربه‌العصر و تصفح در کتب تاریخ بنماید و سپس نتیجه جمیع این زحمات با آن همه امکانات متنوعه و در هم فشرده را به‌طور فهرست‌گوشزد خوانندگان نماید و مابقی را به بهانه این که افسانه است یا ظنیات اسقاط نماید.»

مثال: «بی‌گمان تأسف زیادتر از این نمی‌شود که کسی سالیان زیادی عمر خود را صرف پژوهش در دیوان حافظ و مقابله آن با نسخه‌های گوناگون و دیوان‌های شاعران هم‌زمان یا نزدیک به زمان او کرده، در تاریخ پژوهش کند و سپس نتیجه این کوشش‌ها را به خوانندگان گوشزد کند و از بقیه به این بهانه که افسانه‌اند و یا بر گمان استوارند، بگذرد.»

۴. دوری از پراکنده‌گویی و از این شاخه به آن شاخه پریدن

۵. نگارش نکات اصلی یادداشت به ترتیب و توالی (نکته ۱، نکته ۲، نکته ۳ و ...)؛ ساختار کلی آن شبیه دستورالعمل پخت غذاست... اول آب را در قابلمه به جوش بیاوریم، دوم برنج را اضافه می‌کنیم، ده دقیقه بعد نمک اضافه می‌شود و...

۶. ساده‌نویسی؛ یادداشت‌نویس از تمام توان خود استفاده می‌کند تا در ساده‌ترین شکل ممکن بنویسند و

چندان به زیبانویسی نمی‌اندیشد؛ زیرا می‌داند که زیباترین جمله، ساده‌ترین جمله است!

مثال: «چون پروردگار عالمیان لطف و عنایت بکرد و از فضلش زمینیان را متمتع بگرداند، بر آدمیان

است که این لطف و فضل الهی را شکر گویند و بر خاک بیفتند و چونان که حیوانات و نباتات

سحر گاهان تسبیح حق گفتند و اوامرش را اطاعت کردند».

مثال ساده‌نویسی: «آفریدگار دو جهان مخلوقاتش را از لطف و عنایتش بهره‌مند کرده و هم‌چنان که

حیوانات و گیاهان تسبیح گوی خداوند هستند و از او اطاعت می‌کنند، انسان‌ها نیز باید شکرگزار این

همه لطف و عنایت باشند و به درگاهش سجده کنند».

برای یادداشت‌نویسی از چه سبکی استفاده کنیم؟

یادداشت‌نویسی بیشتر سلیقه‌ای است، اما اگر بتوانیم آن را در یک «چارچوب و بر اساس یک نظم» بنویسیم،

مخاطب بهتر با متن ما ارتباط خواهد گرفت.

برای شروع یادداشت‌نویسی می‌توان از سبک زیر الگو گرفت:

✓ قدم اول: استفاده از یک تیترا جذاب (البته برای افرادی که در آغاز راه هستند، بهتر است ابتدا متن

یادداشت را بنویسند و بعد از آن یک تیترا جذاب از دل آن انتخاب کنند).

برای تیترا زدن و یا عنوان نوشتن حتما سلیقه به خرج دهید، چون تیترا، اولین بزنگاهی است که مخاطب

با نوشته شما مواجه می‌شود.

✓ قدم دوم: انتخاب زاویه ورود مناسب؛ برای الگوگیری در این زمینه می‌توانید به یادداشت‌های استاد

«حسین شریعتمداری» مراجعه نمایید.

زاویه ورود می‌تواند یکی از موارد زیر باشد:

- ۱- ورود ساده (مستقیم یا خبری)؛ انعکاس اتفاقی که موجب شکل‌گیری یادداشت شده به مخاطب
- ۲- نقل قول و اقتباس از افکار و عقاید دیگران؛ شروع یادداشت با کلامی از یک نفر دیگر
- ۳- به کار بردن یک لطیفه، حکایت، روایت، مثل، تشبیه، استعاره و...
- ۴- استفاده از یک بیت شعر که با فضای یادداشت هارمونی داشته باشد.
- ۵- توصیف؛ تصویرپردازی از یک صحنه به شکلی که برای مخاطب عینی شود.
- ۶- و موارد دیگر ...

✓ قدم سوم: جداسازی نکات

برای هر نکته از یادداشت باید یک میان‌تیر بزنیم و حول محور آن چند خطی بنویسیم. برای این کار می‌توان از اعداد (۱، ۲، ۳، ...)، (نکته اول، نکته دوم، نکته سوم)، و یا عنوان‌های اختصاصی استفاده کرد. ضمن اینکه هر نکته تکمیل‌کننده نکات قبل بوده و این انسجام باید در کل ساختار متن حفظ گردد.

✓ قدم چهارم: جمع‌بندی یادداشت

حتما در انتهای یادداشت خود یک جمع‌بندی در حد یک پاراگراف کوتاه داشته باشید. در یادداشت‌های بلندتر عنوان آن می‌تواند کلماتی نظیر جمع‌بندی، کلام پایانی، سخن نهایی، حرف آخر و ... باشد و در یادداشت‌های کوتاه‌تر، نکته اول به‌منزله مقدمه و زاویه ورود و نکته آخر در حکم نتیجه‌گیری و جمع‌بندی یادداشت است.

چند توصیه جدی در رابطه با یادداشت‌نویسی

۱. ابتدا به نویسندگی علاقه‌مند شوید و سعی کنید روزانه یک ساعت بنویسید تا ذهن شما با نوشتن انس بگیرد. در این زمینه کتاب‌های «همه چیز درباره نویسندگی خلاق» نوشته «کرول وایتلی، چارلی شولمن»، «بهتر بنویسیم» از «استاد رضا بابایی» و «نویسنده شدن» به قلم «دروتیا برند» را مطالعه کنید.
۲. آیین نگارشی فارسی را در یادداشت‌نویسی رعایت کنید. در این زمینه کتاب «غلط‌نویسیم» از استاد «ابوالحسن نجفی» می‌تواند به شما کمک نماید.
۳. حتماً یک دوره عمومی آموزش ویراستاری ببینید. در این زمینه کتاب «نکته‌های ویرایش» نوشته «علی صلح‌جو» و «آموزش ویراستاری و درست‌نویسی» به قلم «حسن ذوالفقاری» بسیار کارگشا می‌باشد.
۴. در مقاله نیاز به ارجاعات متقن وجود دارد، اما در یادداشت فقط نکته‌ها گفته می‌شود و ارجاعات متعدد به روان بودن متن لطمه می‌زند.
۵. یادداشت، کوتاه بوده و صرفاً نکته‌های مهم در آن گفته می‌شود؛ بنابراین داشتن قلم نکته‌گو، قوی و بلیغ در یادداشت‌نویسی لازم است.
۶. در ابتدای یادداشت از زیاده‌گویی و کلی‌گویی‌های کسل‌کننده پرهیز شود.
۷. یادداشت را چند بار بخوانید و جملات زائد را حذف کنید.
۸. سرایت‌دهی در یادداشت: یادداشت باید بتواند مخاطب را به مسئله خود مبتلا کرده و با آن درگیر کند. برای این کار، موضوع یادداشت باید به یکی از علائق پیش روی مخاطب گره بخورد.
۹. یادداشت‌نویسی لزوماً مختص به مسائل سیاسی نیست؛ شما می‌توانید در رابطه با پدیده‌های مختلف ادبی، هنری، فرهنگی، مسائل اجتماعی و ... دست به قلم شوید و یادداشت بنویسید.

حرف پایانی

نویسنده یادداشت باید در زمینی کوچک، خانه‌ای بسازد که همه بخش‌های یک سازه مسکونی بزرگ را دارا باشد. در کتاب یا مقاله، زمین بیشتری در اختیار نویسنده است و در نقشه‌کشی برای پیشبرد مطالب دستش بازتر است و هر کاری می‌تواند انجام دهد؛ ولی یادداشت‌نویس مثل معماری است که باید در زمینی به مساحت ۴۰ مترمربع، خانه‌ای بسازد که اتاق خواب، پذیرایی، آشپزخانه، سرویس بهداشتی و اندرونی و بیرونی داشته باشد!

به یادداشت زیر از «استاد حسین شریعتمداری» توجه کنید:

آن سگ بی‌گناه آمریکایی!

۱- دوازده سال قبل لطیفه‌ای برگرفته از یک واقعت در نیویورک روی خروجی یکی از سایت‌های اینترنتی قرار گرفته و در فاصله‌ای کم‌تر از ۳۶ ساعت به پربیننده‌ترین مطلب با میلیون‌ها مراجعه‌کننده تبدیل شده بود. شمار فراوانی از چند میلیون کاربر آمریکایی که این لطیفه را مشاهده کرده بودند، در بخش نظر کاربران COMMENTS از آن با عناوینی نظیر «بهترین»، «گویاترین» و «لطیفه‌ای برگرفته از یک واقعت تلخ» یاد کرده‌اند...

«مردی در پارک مرکزی شهر نیویورک مشغول قدم زدن بود که ناگهان متوجه می‌شود یک سگ هار به دختربچه‌ای حمله کرده و قصد دریدن او را دارد. مرد، با عجله خودش را به آن‌ها که چند ده متر آن طرف‌تر بودند، می‌رساند و با سگ درگیر می‌شود، بعد از مدتی کشمکش و در حالی که چند تکه از لباسش پاره شده بود، سگ را می‌کشد و دختربچه را نجات می‌دهد.

مردمی که در آن حوالی پرسه می‌زدند و با شنیدن صدای گریه آمیخته به التماس دخترک و غرش سگ هار و دخالت آن مرد در اطراف آن‌ها حلقه زده بودند، بعد از مشاهده فداکاری مرد و پایان خوش ماجرا، برای مرد فداکار هورا می‌کشند. پلیس وارد صحنه می‌شود، دست مرد فداکار را به نشانه پیروزی بر سگ‌هار بلند می‌کند

و به او می‌گوید: «هی، تو واقعا یک قهرمانی و نشانه انسان‌دوستی و شجاعت مردم نیویورک.» مرد ضمن تشکر می‌گوید؛ اما، من اهل نیویورک نیستم و پلیس می‌گوید؛ «چه فرقی می‌کند، فردا روزنامه‌ها می‌نویسند یک آمریکایی قهرمان دختر بچه بی‌پناهی را از چنگال یک سگ درنده و هار نجات داد. تو قهرمان و باعث افتخار همه مردم آمریکا هستی و فردا رسانه‌های آمریکایی با تیترهای درشت و پخش کلیپ‌های تلویزیونی داستان فداکاری تو را در صدر اخبار خود قرار می‌دهند.» مرد، سری به علامت نفی تکان می‌دهد و می‌گوید؛ «ولی، من آمریکایی نیستم» و پلیس می‌پرسد؛ «پس تو کجایی هستی؟!» و مرد پاسخ می‌دهد؛ «من ایرانی هستم».

فردای آن روز، تمامی روزنامه‌ها و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی آمریکا در صدر اخبار خود اعلام می‌کنند؛ «یک مسلمان تندروی ایرانی، سگ بی‌گناه آمریکایی را کشت!»

حالا نگاهی هرچند گذرا به برخی از خبرها که در رسانه‌های فارسی‌زبان تحت مدیریت آمریکا و متحدانش اداره می‌شوند ببندازید و باز نشر همان خبرها از سوی پادوهای داخلی آنها را ببینید!

۲- یک شبکه تلویزیونی که تحت نظر مستقیم سرویس خارجی سازمان اطلاعات انگلیس MI۶ قرار دارد و از سوی یک گروه بهائی اداره می‌شود، در گزارشی از ایران، ضمن ده‌ها خبر دروغ می‌گوید: دوستان ما از ایران خبر داده‌اند که نهادهای وابسته به حاکمیت بیش از ۱۷۰۰ قلاده سگ را در دماوند قتل عام (!) کرده‌اند! و در ادامه همان گزارش از سفر پاپ به کانادا خبر می‌دهد و می‌گوید: پاپ در این سفر از بدرفتاری گردانندگان یک کلیسا نسبت به بومیان کانادا ابراز تاسف کرد! و اما، اصل ماجرا:

۳- سرپرست اداره محیط زیست شهرستان دماوند ضمن تکذیب این خبر که قبل از شبکه بهائی‌ها، توسط یکی از پادوهای داخلی آنها مطرح شده بود، می‌گوید: اصلاً امکان کشتار این تعداد سگ وجود ندارد. سگ‌های ولگرد عقیم شده‌اند و بعد از تزریق واکسن، درون پناهگاه گندک نگهداری می‌شوند و هر خبرنگاری می‌تواند از پناهگاه بازدید کند.

حالا به ماجرای سفر پاپ توجه کنید؛ گزارش رسانه‌های غربی حاکی از آن است که «سفر پاپ فرانسیس به کانادا در حالی صورت گرفت که تقریباً یک سال از اولین کشف بزرگ یک گور دسته‌جمعی کودکان بومی در کانادا می‌گذرد. اولین بار، دست کم جسد ۲۱۵ کودک بومی که برخی از آن‌ها حدود سه سال سن داشتند، در محوطه یک مدرسه شبانه‌روزی سابق در استان «بریتیش کلمبیا» کشف شد. سپس ۲۶ ژوئن، اجساد ۷۵۱ کودک بومی دیگر در مجاور مدرسه شبانه‌روزی «ماریوال ایندین» در استان «ساسکاچوان» کشف شد. همین گزارش می‌افزاید: «کسی باور نمی‌کرد که کلیسای کاتولیک به همراهی دولت کانادا چنین فاجعه‌ای را به بار آورده باشد. یک هفته بعد دوباره یک گور دسته‌جمعی دیگر، این بار با ۱۸۲ جسد در نزدیکی شهر «کرنبروک» در استان بریتیش کلمبیا یافت شد.

و آخرین بار، اواخر سال ۲۰۲۱ بود که در ادامه ماجرای هولناک کشف گورهای جمعی کودکان بومی کانادا، بومیان این کشور از کشف ۵۴ گور بی‌نشان دیگر در محل دو مدرسه شبانه‌روزی سابق در استان «ساسکاچوان» خبر دادند.

۴- شبکه فارسی زبان تحت مدیریت MI۶ انگلیس در گزارش دروغ خود از کشته شدن ۱۷۰۰ قلاده سگ، با عنوان «قتل عام»! یاد می‌کند و در همان حال قتل عام هزاران کودک بومی کانادایی را «بدرفتاری»! می‌نامد!

گفتنی است پاپ فرانسیس در بازگشت از سفر کانادا به خبرنگاران گفت که قتل عام کودکان بومی در کانادا «نسل‌کشی» بوده است و پوزش خواست که هنگام حضورش در کانادا این موضوع را فراموش کرده بود!

از این دست تحریف‌ها و سیاه‌نمایی‌ها در بسیاری از گزارش‌ها و اخبار رسانه‌های فارسی زبان بیگانه و برخی از روزنامه‌های زنجیره‌ای و کانال‌های اینترنتی مدعیان اصلاحات به وضوح دیده می‌شود. این نمونه‌ها پُر شمارتر از آنند که «خطا» تلقی شده و ابعاد مجرمانه و خیانت‌آمیز این گونه اقدامات نادیده گرفته شود.

تحلیل یادداشت «آن سگ بی گناه آمریکایی»:

موضوع این یادداشت، «مواجهه دوگانه و دروغین رسانه‌های غربی در رابطه با اخبار ایران» می‌باشد که نویسنده به خوبی توانسته این دم خروس بیرون زده را با یک یادداشت کوتاه نمایان سازد.

این یادداشت حاوی نکات آموزشی فراوانی است که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱. استفاده از تیتراژ جذاب

۲. انتخاب یک لطفه شیرین و مرتبط به بحث به عنوان مقدمه و زاویه ورود؛ مخاطب با خواندن همان لطفه به مواجهه دوگانه غربی‌ها در رابطه با اخبار ایران منتقل گردیده و ذهنش برای مطالب بعدی آماده می‌شود.

۳. رعایت ترتیب و توالی بین نکات: نکته‌های اصلی همانند یک زنجیر به هم پیوسته پشت سر هم آمده تا نتیجه‌گیری و انتقال پیام را برای مخاطب آسان گردانند.

۴. استفاده از ادبیات ساده و روان: مطالبی مهم و جدی در قالب یک لطفه و چند پاراگراف ساده و روان آورده شده تا برای هر خواننده‌ای با هر سطح و گرایشی قابل فهم باشد.

۵. این یادداشت یک ژورنالیست سیاسی می‌باشد که در عین سادگی و روان بودن، لحن تند و انتقادی خود نویسنده نیز در آن حفظ شده است.

به یادداشت زیر از «محمد رضا زائری» توجه کنید:

روزه نمی گیرند ولی افطار می کنند!

دوستی اخیرا در یکی از شبکه های اجتماعی چیزی نوشته بود درباره کسانی که روزه نمی گیرند، اما به محافل افطار دعوت می شوند و این دعوت را کاملا جدی می گیرند و بر سفره افطار می نشینند و با آغاز اذان مغرب چای می نوشند و خرما می خورند و ...

اما چنین چیزی نه تنها اصلا مسخره نیست، بلکه این رفتار برای برخی بدون آن که بدانند و متوجه باشند پاسخی طبیعی به یک نیاز فطری و درونی است! اشتباه است اگر فکر کنیم چنین پدیده ای فقط به خاطر میل خوردن غذا یا تظاهر به روزه داری و ریا بوده، بلکه چه بسا یک احتیاج معنوی و نیاز درونی یا دلتنگی برای گم شده ای عاطفی و قلبی است که شاید اصلا شخص به آن توجه نداشته باشد.

یکی از ادبای مشهور مسیحی لبنانی داستانی از سفر خود به فرانسه نقل می کند و شرح می دهد که در آن سال ها که دسترسی به تماس تلفنی و ارتباطات رسانه ای مثل امروز آسان نبود، بعد از چند روز دلتنگ وطن می شود و به شدت هوای دیارش را می کند و می نویسد که توی خیابان های پاریس قدم می زدم که ناگهان صدای اذان به گوشم رسید، چنان بی اختیار شدم که ناخواسته در کوچه پس کوچه ها به دنبال صدا روانه شدم تا از مسجد پاریس سر در آوردم. در حیاط مسجد کنار حوض نشستم و با شوق و دلتنگی به مسلمانانی که وضو می گرفتند و داخل شبستان می رفتند نگاه می کردم و می دانستم که هیچ یک آن احساس عجیب درونی من را نسبت به نماز و عبادت خود درک نمی کنند!

نزدیک ساختمان دانشگاه سن ژوزف در بیروت خانمی مسیحی مغازه ای داشت که لوازم التحریر و خرت و پرت می فروخت. وقتی ماه مبارک رمضان می شد یک نسخه قرآن کریم روی پیشخوانش بود که روزها در اوقات بیکاری می خواند. مسلمان نبود، روزه نمی گرفت، حجاب نداشت، اما معتقد بود که او هم سهمی از نور و معنویت قرآن دارد.

به همین قاعده بسیاری از مسیحیان لبنانی در ایام محرم به مجالس سوگواری سالار شهیدان می‌روند و عزاداری می‌کنند و به صراحت و قاطعیت می‌گویند: حسین فقط مال شما نیست!

غیر مسلمانانی که در آمریکا و اروپا از فروشگاههای مسلمانان گوشت ذبح شرعی را تهیه می‌کنند، نه به خاطر تقید دینی بلکه به خاطر باورشان به سلامت بیشتر و کیفیت بهداشتی بالاتر آن است.

فضای معنوی ماه مبارک رمضان یک فرصت خاص و استثنایی تاریخی و زمانی است که در تقویم سالانه برای همه عالم هستی مقدر شده و در یک شب آن که می‌تواند از هزار ماه برتر باشد سرنوشت آینده همه موجودات رقم می‌خورد.

ثانیه‌ها و لحظه‌های این ماه، گذرگاه فرشتگان خداوند هستند، دقایق و ساعت‌هایی که در روزها و شب‌های این ماه سپری می‌شوند مسیر عبور شهاب‌های نورانی رحمت و لطف خداست.

کسانی که در کنار جاده نشسته‌اند - حتی اگر خود در گذر و سفر نباشند - آیا حرکت ماشین‌ها را نمی‌بینند؟ آیا عبور مسافران را نظاره نمی‌کنند؟ آیا نسیم حرکت این کاروان چهره کسانی را که کنار جاده نشسته‌اند نوازش نمی‌دهد؟ آیا غبار عبور این قافله بر سر و رویشان نمی‌نشیند؟

شاید کسی روزه‌دار نباشد و در کشتی نجات رمضان سوار نشود، اما کافی است قدری چشم دلش را باز کند، قدری گوش‌جانش را بگشاید، قدری در سکوت و آرامش نغمه‌های دل‌انگیز موسیقی ملکوت را مانند هوایی خنک در کویر عطشناک ریه‌های زندگی مادی شهر غفلت و شتاب روانه سازد تا بفهمد مسافران جاده‌ای که بی‌حرکت در کنارش نشسته به سوی کدام مقصد روانه‌اند!

اگر این شوق در این روزها همه را هوایی می‌کند، اگر این بی‌تابی در دل همه پیدا می‌شود - حتی کسانی که روزه نمی‌گیرند - و اگر در لحظات افطار با صدای مناجات و نغمه اذان همه حالی خوش دارند، از آن روست که کاروان دل‌باختگان خدا به سوی خدا روانه شده‌اند و مهمانان خداوند بر سفره لبخند و مهربانی او زانو زده‌اند.

بوی عطر دل انگیز رمضان از جان‌های شیفته عاشقان خداست، رایحه‌ای که مشام هر قلب صاف و پاک را می‌نوازد و به شوق می‌آورد.

این شوق عجیب نیست، مگر شوق کودک به آغوش مادر غریب است؟ مگر شتاب تشنه برای آب تعجب دارد؟

مگر از گم شده‌ای که پس از مدت‌ها سرگردانی به خانه پدری خود بازمی‌گردد جز شادمانی و سرور انتظاری هست؟

تحلیل یادداشت «روزه نمی‌گیرند ولی افطار می‌کنند»:

۱. یادداشت‌ها لزوماً سیاسی نیستند؛ در این نوشتار می‌بینیم که نویسنده به یک پدیده فطری در انسان

می‌پردازد و چه تعبیرهای ادبی و عارفانه‌ای نسبت به مواجهه انسان با ماه مبارک رمضان خلق می‌کند.

۲. از قلم نویسنده پیداست که با ادبیات داستانی انس داشته و همین مسئله باعث شده تا متن او حلاوت بیشتری برای خواننده پیدا کند.

۳. متن، بسیار ساده و روان نوشته شده و به‌همین خاطر طیف وسیعی از مخاطبان عوام قادر به ارتباط گرفتن با آن هستند.

۴. همانند این یادداشت، استفاده از داستان‌های کوتاه، خاطره‌ها و نقل قول‌های مرتبط، می‌تواند جذابیت دوچندانی به متن شما ببخشد.

۵. این یادداشت یک ژورنالیست فرهنگی بوده که با همین ادبیات شبه‌داستانی نسبت به بسیاری از رویدادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... واکنش نشان می‌دهد و طرفداران زیادی هم دارد.

به یادداشت زیر از «حسین قدیانی» توجه کنید:

یافت آباد؛ چهارراه داش مجید

آبادم، یافت آباد! کمی جلوتر از چهارراه معروف به قهوه‌خانه! و در گلزار شهدای جنوب غربی ترین نقطه تهران نشسته‌ام سر مزار شهید مجید قربانخانی و متحیر از استعداد عجیب و غریب انقلاب اسلامی در متحول کردن انسان‌ها، ولو آنکه بزن بهادر یافت آباد باشد! و غرق در همین افکار بودم که سروکله چند دانش آموز پیدا شد! لباس فرم مدرسه تن شان بود! و عجب! مثل پروانه دور شمع شهید بچه محل که حالا بدل به قهرمان زندگی شان شده بود، می چرخیدند! و چه بخت، با من یار بود که تا خواستم عکسی از شور و شوق شان بگیرم، یکی شان بنا کرد بوسیدن عکس مجید! داش مجید! و همراه با این ادعا: «داش مجید با من رفیق بود!» ادعایی بزرگ که موجب جر و بحث دانش آموزان شد: «حالا همسایه تون بوده دیگه! رفیقت که نبوده!» ولی «ولی محسن راست می گوید! خودم یک بار دیدم که نشسته بود ترک موتور داش مجید!» و گویا فقط یک بار هم نبوده: «اقتلا ۱۰ بار! بار آخر، کمی هم موتورسواری یادم داد که بعد خودش بی خیال شد! گفت هنوز خیلی بچه‌ای! و بعد رفت مسجد و بعد هم سوریه!» و جواب دوست دیگر: «سوریه که نه خنگ خدا! خانومان!» و تصحیح اشتباه رفیق؛ «خان طومان، بابا! همه چیز رو هم غلط، تلفظ می کنی تو!» و ادامه بگومگوی شان؛ «خان طومان در سوریه است دیگر! به قرآن مطمئنم!» آری! به قرآن مطمئنم که نسل طیب‌ها و شاهرخ ضرغام‌ها هرگز در انقلاب اسلامی منقرض نشده! کاش روز تشییع باشکوه و حقیقتاً گرم و گیرای پیکر شهید مجید قربانخانی در یافت آباد بودی و از نزدیک می دیدی تفاوت تیپ‌ها را! از بسیجیان «الهی و قلبی محبوب» بودند تا رفقای ادوار گذشته زندگی داش مجید! و مرا باش! چنان نوشتم «ادوار گذشته» کانه حالا چقدر سن داشت! تولد؛ ۳۰ مرداد ۶۹ و شهادت؛ ۲۱ دی ۹۴ و همه اش ۲۵ سال عمر! ۲۵ سالی که خیلی از اوقاتش صرف فرار از مدرسه شد! و دعوای بعد از زنگ آخر! و حالا نزن، کی بزن! و بعد هم عشق و حال با نانچیکوی بروس‌لی! و شهرت در چهارراه قهوه‌خانه! و کشیدن قلیان با هر طعم توتون که فکرش را بکنی! و گنده بازی با خوانسار! و ترک دوسیب و نعنای! که سن من از این پک‌های لوس گذشته! و بعد خودت قهوه‌خانه بزنی! و حتی خال! روی بازویت! و مستقیم به هیچ

صراطی نباشی! و آن همه دعوا در باغ نعیمی! و هیچ هم خسته نشوی! و گاه بیفتی با سوزوکی دنبال ماشین عروس! و با صدای بوق موتور، اعصاب کل شهر را خراب کنی! اما خب! خطوط قرمزی هم داشته باشی! و علایقی! من جمله بوسه بر دست مادری که خیلی وقت‌ها به حرف‌هایش گوش نمی‌دادی! «به حرف‌هایش گوش نمی‌دادی» اما عاشقش که بودی! حتی در اوج بد بودن‌هایت! و شر شدن‌هایت! و قوانینی که برای خود داشتی! «دعوا را پایه‌ام اما لعنت بر دزدی و هیزی!» با این همه اما هیچ وقت دلت با محسن صاف نشد! محسن بچه محل! و حتی روز اعزام محسن فرامرزی به سوریه هم دلت با او صاف نشد! محسن را یک سپاهی، یک بسیجی می‌دانستی که نه او در خط تو بود و نه تو در خط او! فقط احترام سنش را نگه می‌داشتی که از تو ۹ سالی بزرگ‌تر بود! که ۵ آذر ۹۴ از بچه‌های محل خدا حافظی کرد! و رفت! رفت و حتی این وداع هم خیلی نتوانست دلت را تکان دهد! تا اینکه ۲۵ روز بعد، در آخرین روز فصل پاییز، ناگهان خبردار شدی که محسن در جبهه شام به شهادت رسیده! دلت ریخت! دلت آخرین برگ روی درخت پاییز بود! یاد خاطرات با محسن افتادی! و آن دفاعی که همیشه حتی وسط دعوا از تو می‌کرد؛ «ذات داش مجید پاک است!» یاد آن خاطره افتادی که محسن می‌خواست عاشورا برود مسجد بازار ولی تا چشمش به دسته شما افتاد، منصرف شد! آمد ایستاد در صف و بنا کرد زنجیر زدن! در تکیه‌ای که به طعنه می‌گفتند «دسته خلافکارها!» کجا رفتی رفیق؟! چه طولانی شد این آخرین غروب پاییز لعنتی! و چقدر گریه کردی در مراسم! بویژه وقتی مداح، روضه زینب می‌خواند! زینب! یادت هست داش مجید که چقدر صفا می‌کردی با «زینب زینب» مؤذن زاده! و شد آنچه که باید! و روضه زینب مراسم محسن، سبب تحولت شد! خیلی آن روز گریه کردی، خیلی! و دیگر رفتی قهوه‌خانه! عوضش حرف از اعزام به سوریه زد! و همه خندیدند! کل چهارراه قهوه‌خانه خندید! کل یافت‌آباد خندید! همه خندیدند! همه الا مادرت که دلش هُری ریخت! هی داد و بیداد! دلم یک دل سیر، گریه می‌خواهد! و گریه می‌خواست که بالای مزار داش مجید، از گوشی‌ام «زینب زینب» را گذاشتم! هنوز اما بچه‌ها بودند! و هنوز صحبت از ترک موتور داش مجید بود! که کدام‌شان چندبار سوار شده‌اند! حالا این موتور، تا خود بهشت می‌راند! تمام شد دیگر چرخ‌زدن‌های الکی! تک چرخ‌های هیجانی! خاک شد! پاک شد! و چه اردیبهشتی شد

برایت داش مجید! بی خود نبود که یکی از بچه‌ها می‌گفت؛ «مادرم گفته که دیگر نگوییم چهارراه قهوه‌خانه! بگوییم چهارراه داش مجید!» و حرف آن دیگری؛ «چند ساله بشیم می‌تونیم بریم سوریه؟!» و جواب آن دانش‌آموز؛ «اول باید سلیمانی ببیندت!» پس ببین سردار! خوب نگاه کن! این نسل آیا تو را یاد همان اردیبهشتی‌های الی بیت المقدس نمی‌اندازد؟! گلزار شهدای یافت آباد؛ ۳۷ سال بعد! نه! هیچ چیز عوض نشده! الا آنکه جوان شده‌اند مادران شهدا! آن از مادر محسن! این از مادر مجید! حق با محسن بود؛ «ذات داش مجید پاک است!» ببینم رفیق! هنوز هم آیا ترک موتورت کسی را سوار می‌کنی؟! الکی هم بچرخانی مان قبول است! به قرآن مطمئنم تو نشان روشن عصر مایی! جوانمردی که در روزگار ثوریزه کردن ذلت، تا بلندای آزادگی رفت! کاش موتور ما را هم روشن کنی داش مجید...

نکاتی در رابطه با «حسین قدیانی» و یادداشت «یافت آباد؛ چهارراه داش مجید»:

۱. حسین قدیانی قادر است با یک جمله به اندازه یک کتاب حرف بزند! کافی است به این جمله او در یادداشت بالا توجه کنید: «در روزگار ثوریزه کردن ذلت، تا بلندای آزادگی رفت». اساسا روح یادداشت هم همین است؛ اینکه جمله به جمله آن از بار معنایی بالایی برخوردار باشد.
۲. یادداشت، صرفا محل نوشتن حرف‌های تند و تیز سیاسی نیست؛ می‌توان از روح داستان در او دمید، با هنرمندی استعاره به کار گرفت و با غنای ادبی مخاطب را با خود همراه ساخت.
۳. مدل نوشته‌های قدیانی به خاطر بار احساسی و بعضا شخصی‌ای که دارد، می‌تواند الگوی مناسبی برای کپشن‌نویسی در اینستاگرام و یا پست‌نویسی در شبکه‌های اجتماعی باشد.
۴. «حسین قدیانی» توانایی خاصی در یادداشت‌نویسی انتقادی و کنایه‌ای دارد که برای آشنایی بیشتر می‌توانید یادداشت‌های دیگر ایشان را نیز مطالعه فرمائید.